

گفت‌وگو با فهیمه صوفی قلعه‌سنگی بانوی کارآفرینی که

کاربا زنان حاشیه‌نشین را انتخاب و چندین طرح در صنعت چرم ثبت کرده است

از خانه به خانه



شهربانو

شنبه
۱۸ مهر ۱۴۰۱
۱۳ ربيع الاول ۱۴۴۴ شماره ۲۷۹

(۴)



لیلا جان قربان

خانه‌اش بوی چرم می‌دهد. تادر را باز می‌کنم، بوی نم پوست توی صورتم می‌خورد. اول کار خیال می‌کنم اینجا کارگاه است ولی کم‌کم که سر حرف باز می‌شود، معلوم می‌شود خانه‌اش همین جاست. در میان همین ریخت‌وپاش‌های چرم و رفت‌وآمدهای کارگران تصمیم گرفته‌است در حاشیه شهر زندگی کند و اشتغالی پویا برای زنان این منطقه بسازد.

می‌خواست هنرمند خانواده باشم

فهیمه صوفی قلعه‌سنگی تولید محصولات چرمی را از یازده سال پیش شروع کرده‌است اما عمر کارهای هنری او به دوران کودکی‌اش برمی‌گردد، عمری هنری که حاصل آن هجده مدرک فنی و حرفه‌ای است. «از همان دوران کودکی، مادرم دستم را می‌گرفت و کلاس‌های هنری می‌برد. می‌خواست هنرمند خانواده باشم. خواهر بزرگ‌ترم اهل این کارها نبود. بنابراین مادر تا قبل از اینکه دیر شود و بگویم علاقه‌ای به هنر ندارم، من را از پنجم ابتدایی به کلاس‌های هنری برد. با این آموزش‌ها توقع خانواده این شده بود که اگر دوخت‌ودوز یا بافتنی دارند، حتماً آن را انجام دهم! همین کلاس‌ها و آموزش‌ها باعث شد به هنر علاقه‌مند شوم. البته در خانواده پدری و مادری ام افراد هنرمندی بودند که زمینه هنری‌ام را تقویت کنند. پدر پدرم و مادر مادرم هردو خیاط هستند. مادر بزرگم هرچند سن و سالش بالاست هنوز هم با چرخ‌های قدیمی پدالی خیاطی می‌کند. اوایل برحسب نیاز خودم و خانواده‌ام چیزهایی می‌دوختم و می‌بافتم تا اینکه وارد دبیرستان شدم. آن قدر به کارهای هنری علاقه‌مند شده بودم که به رشته تحصیلی خودم که تجربی بود علاقه نداشتم اما چون پدرم نظامی بود و برادر و خواهرهای دیگر همه پزشکی و مهندسی خوانده بودند، من هم مجبور بودم در همین زمینه ادامه تحصیل بدهم. آن زمان به کارهای فنی و رشته فنی و حرفه‌ای چندان توجه نمی‌کردند. این شد که رشته‌ام را ادامه دادم و دانشجوی پرستاری شدم اما دوام نیاوردم. با روحیاتم جور نبود. یک ترم رفتم و ادامه ندادم.»

نتوانستم دوام بیاورم

بعد از گرفتن دیپلم، از رشته پرستاری راهی دانشگاه می‌شود اما روحیه هنری مانع از ادامه تحصیل می‌شود. با وجود مخالفت خانواده، درس و دانشگاه را کنار می‌گذارد و به هنر پناه می‌برد. «نتوانستم دوام بیاورم. از دانشگاه زدم بیرون و سراغ کارهای هنری رفتم. تا سال‌ها کار خیاطی و بافتنی و انواع دیگر هنرها را انجام می‌دادم. هجده دیپلم هنری گرفتم، از جواهردوزی و خیاطی بگیرم تا درباری دوزی و کچه‌بافی و نقاشی روی پارچه و غیره. به سفارش مزون‌ها لباس عروس هم می‌دوختم و سفارش زیاد داشتم تا اینکه همراه با سفارش جواهردوزی برای لباس یکی از عروس خانم‌ها، از من خواستند کیفی هم از جنس لباس آماده کنم. هیچ تجربه‌ای در این کار نداشتم و اصلاً نمی‌دانستم باید چه کار کنم. کیف دهانه می‌خورد و الگویی که طراحی کرده بودم تحمل وزن دهانه را نداشت. از طرفی، آسترکشی و ایست دادن به کیف را هم بلد نبودم. این شد که سراغ سازمان فنی و حرفه‌ای رفتم تا آموزش تولید کیف را ببینم. آن زمان دوره‌های آموزشی کیف وجود نداشت. مثل الان آموزش‌های مجازی هم نبود. این شد که به یک کارگاه تولید کیف معرفی شدم و یک ماه فشرده از صبح تا شب به کارگاه می‌رفتم تا کار را یاد بگیرم. تازه علاوه بر هزینه‌ای که بابت آموزش به استاد کار پرداخت می‌کردم، به عنوان شاگرد باید کارهای دیگر کارگاه مثل نظافت آنجا را هم انجام می‌دادم. این رسم است و هر جایی بروی، باید این کارها را به عنوان شاگرد انجام دهی. خاطرم هست که هزینه کلاس ۳۴۰ هزار تومان بود و من یک لباس برای مشتری دوختم تا هزینه کلاس را تأمین کنم غافل از اینکه این دوره هزینه‌های زیادی دارد و تازه اول خرج است! شش ماه تمام این دوره را رفتم. قوانین آنجا مثل قوانین مدرسه و دانشگاه بود. بدون اجازه حق تردد نداشتم. بیش از سه جلسه هم نباید غیبت می‌کردیم. خیلی سخت و قانون‌مدار بود. این دوره که تمام شد، بلافاصله دوره‌های سه‌ماهه کفاشی را هم گذراندم. هم‌زمان با مدرک گرفتن، وارد کار چرم شدم.»

